

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم
			تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

وقایع روز بیستم ماه صفر، اربعین حسینی علیه السلام

در اربعین اباعبدالله الحسین علیه السلام همه‌ی عالم وجود، سوگوار این دردانه‌ی دستگاه آفرینش است. اربعین روزی است که واقعه‌های متعددی در آن ثبت شده است. یک ماجرا که مورد اتفاق همه‌ی مقتل‌نگاران و سیره‌نویسان است، مسئله‌ی حضور جابر بن عبدالله انصاری، صحابی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله، همراه عطیه، یار و همراه وفادارش، در سرزمین کربلا و زیارت تربت پاک اباعبدالله الحسین علیه السلام است. عزیزان مقدمات و شرایط این زیارت را شنیده‌اند. منتها برای به خاطر آوردن، اشاره‌ای عرض کنم.

روز عاشورا بعد از این که آن کارزار عجیب و ماندنی برای همه‌ی تاریخ رخ داد و در پایان روز، وجود مقدس اباعبدالله الحسین علیه السلام مظلوم و غریب و عطشان، در سرزمین تفتیده‌ی کربلا به شهادت رسیدند و درگیری به پایان رسید؛ لشکر عمر سعد که پیروزِ ظاهری میدان کارزار بودند، حمله کردند؛ خیمه‌ها را به آتش کشیدند و به غارت بازماندگان خیمه‌ی حسینی پرداختند. همزمان عمر سعد سر مطهر اباعبدالله الحسین علیه السلام را به چند نفر از مأمورانش سپرد تا به عنوان پیشگامان سپاه عمر سعد، زودتر خود را به کوفه برسانند و با عرضه کردن سر مطهر اباعبدالله علیه السلام خبر پیروزی نهایی عمر سعد بر اباعبدالله علیه السلام را به ابن زیاد اعلام کنند. سر مطهر را همراه خود آوردند؛ خولی با شتاب خود را به کوفه رساند که تا شب نشده و ابن زیاد به خواب نرفته است، خبر را برساند و جایزه و پاداشی از او بگیرد. منتها وقتی به کوفه رسید، دارالاماره تعطیل شده بود و ابن زیاد کسی را به حضور نمی‌پذیرفت. می‌دانید آن شب چه بر سر مطهر گذشت. فردای آن روز سر مطهر اباعبدالله الحسین علیه السلام بر ابن زیاد عرضه شد و وقتی ابن زیاد نسبت به شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام مطمئن شد، دو پیک را مأمور کرد

تا خبر این پیروزی را به دو نقطه‌ی حسّاس از حکومت اسلامی برسانند؛ یکی شام پایتخت حکومت، که پیک تیزپایی به سمت شام روانه شد و دیگری مدینه النبی ﷺ پایتخت معنوی دنیای اسلام؛ که پیک دیگری به سمت مدینه رفت. عمر سعد شب یازدهم را با سپاهیان در کربلا باقی ماند و صبح یازدهم، سپاهیان پیکرهای آلوده و ملوث کشته‌های سپاه خودشان را دفن کردند؛ در حالی که پیکر مطهر اباعبدالله الحسین ﷺ و یاران صدیق و باوفایشان در ریگزار تفتیده‌ی کربلا، در معرض وزش تندبادهای صحرائی، بر زمین افتاده بود.

پیک اوّل به شام رسید. یزید مطلع شد، از این پیروزی خوشحال شد و به شدت شادمانی کرد. پیک دوم که به مدینه رسید، مردم مدینه با بُهت با این خبر مواجه شدند. برخی از صحابه‌ی رسول خدا ﷺ که هنوز باقی بودند، به شدت غمگین شدند. آنها خاطره‌ی ابراز محبت‌های پیغمبر اکرم ﷺ نسبت به اباعبدالله الحسین ﷺ را به یاد می‌آوردند و می‌دیدند حکومت اموی با دردانه‌ی رسول خدا چه کرد!

زیارت اربعین جابر و عطیه

جابر بن عبدالله انصاری صحابی خوبی برای پیغمبر اکرم ﷺ بود و سنّ بالای هم داشت، حسنین ﷺ به او عمو می‌گفتند و به شدت به او علاقمند بودند. جابر هم به شدت دل‌سپرده‌ی آنها بود. این است که وقتی خبر شهادت اباعبدالله الحسین ﷺ در مدینه به او رسید، بی‌درنگ با یارش عطیه، برای آمدن به کربلا و زیارت تربت پاک حسینی ﷺ مصمّم شدند.

بارها اشاره کرده‌ام که این که نقل می‌کنند عطیه خادم جابر بن عبدالله انصاری بود، تصویر کوچکی از عطیه در ذهن‌ها ترسیم می‌کند. عطیه یک مفسّر و محدّث بزرگ است. این‌گونه نیست که فرد معمولی و دون‌پایه‌ای باشد؛ شخصیت بزرگی است. راز این را هم که خدمت به جابر را اختیار کرده بود، خدمت عزیزان عرض کرده‌ام. بعضی از کسانی که می‌خواهند در مسیر عبودیت و طریق بندگی حضرت حق و در راه دین رشد بزرگی نصیبشان شود، یک ولیّ خدا، یک انسان والامرتبه و عظیم‌القدر را پیدا می‌کنند و برای این که بتوانند بیست و چهار ساعت از محضر او بهره ببرند؛ برخلاف دیگر

شاگردان و مریدان که ممکن است تنها ساعاتی از روز اجازه داشته باشند در حضور او باشند؛ افتخار خدمت کاری آن شخص را پذیرا می‌شوند و از این طریق امکان پیدا می‌کنند دائماً در حضور او باشند و از همه‌ی حالات، رفتار و سخنان او بهره ببرند و درس بگیرند. عطیه هم از این شمار بود. کمالین که خود ائمه علیهم‌السلام هم از این نوع خدمت‌گزاران داشتند که بسیار عظیم‌القدرند. مثلاً قنبر که غلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام است؛ فکر نکنیم او یک خدمت‌کار معمولی بوده است؛ او انسان اهل معرفت، اهل معنویت و شخص بسیار والامقامی است؛ منتها این توفیق فوق‌العاده‌ای بود که خدمت‌گزاری امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او این فرصت را می‌داد که بتواند همواره در کنار حضرت علی علیه‌السلام باشد و از وجود مقدس و نورانی ایشان استناره و کسب نورانیت کند. سایر ائمه علیهم‌السلام هم بعضاً چنین افرادی را داشتند.

عطیه خدمت کردن به جابر را در این سفر افتخاری برای خود و فرصتی برای همراهی و حضور در محضر جابر می‌دانست. این دو نفر از مدینه به سمت کربلا حرکت کردند. روز بیستم ماه صفر، صبح‌هنگام وارد سرزمین کربلا شدند. جزء به جزء ماجرا ثبت شده است.

جابر بن عبدالله انصاری در نهر فرات غسل کرد و جامه‌ی احرام بر تن پوشید که این خیلی معنا دارد. جامه‌ی احرام جامه‌ای است که برای طواف خانه‌ی خدا بر تن می‌کنند. گویا جابر با این عمل خود یک سخن بسیار بزرگ و عمیق را به همه‌ی آینده‌ی تاریخ خودش اعلام می‌کند. او می‌گوید حجّ حقیقی اینجاست؛ روح حج اینجاست. کعبه‌ای که در آن روزگار، مطاف کسانی بود که حسین علیه‌السلام را در سرزمین کربلا تنها گذاشتند، جز یک جنازه‌ی بی‌روح نبود؛ همان‌طور که اگر روح از پیکر انسان خارج شود، آن پیکر اثری ندارد؛ کاری از آن بر نمی‌آید؛ کسی نمی‌تواند فایده و بهره‌ای از آن ببرد؛ جنازه‌ی مرده‌ای است که گوشه‌ای افتاده است و بعد از چند صباح هم متعفن می‌شود و خودش منشأ بسیاری از آلودگی‌ها و انحرافات می‌گردد؛ جابر با عمل خود می‌گوید روح کعبه حسین علیه‌السلام است؛ روح کعبه ولیّ اعظم خداست. کعبه یک پیکر است؛ کعبه یک پوسته است؛ محتوای آن ولایت است و این یک باور عمیق برای همه‌ی ماست.

کعبه اگر حرمتی دارد به خاطر این است که محلّ تولّد امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ محلّ نزول نور ولایت علویّه در عالم خاک است. منهای آن، کعبه فقط یک اتاق است که با سنگ ساخته شده است. کعبه همه‌ی ارزشش را از حقیقت ولایت ولیّ الله اعظم گرفته است. کعبه‌ی بدون ولایت هیچ نیست؛ یک جنازه‌ی مرده است. یک پیکره‌ی بی‌خاصیت و بی‌اثر است. شاهدش را هم همین امروز در دنیا می‌بینیم. این طواف‌هایی که دور کعبه می‌شود، پیامدها و آثارش کو؟! بسیاری اشخاص هر ساله به مکه می‌روند؛ دور کعبه طواف می‌کنند؛ حج به جا می‌آورند؛ عمره‌های متعدّد می‌روند؛ اما کدام تحوّل؟ کدام آثار سازنده را از این طواف‌ها با خودشان به ارمغان می‌آورند؟ چرا؟ چون روح ولایت در این کعبه نیست. کعبه‌ی تهی از ولایت یک پیکره‌ی بی‌خاصیت و یک پوسته‌ی بدون محتواست. کعبه‌ای که می‌توان به دور آن گشت در حالی که پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله را در غربت و تنهایی تشنه‌کام ذبح می‌کنند، چه خاصیتی دارد؟ چه بو و اثر و چه نشانه‌ای از حقیقت و شایستگی‌ها دارد؟ هیچ! لذا جابر جامه‌ی احرام بر تن می‌کند؛ یعنی حقیقت کعبه اینجاست؛ روح کعبه اینجاست.

گرچه من در روایات، مؤیدی برای این حرف ندیدم؛ ولی این حرف در افواه هست که وقتی حضرت بقیّة الله الاعظم ارواحنفاذاه ظهور فرمودند، قبله را به کربلا منتقل می‌کنند و مرقد مطهر حسینی علیه السلام قبله می‌شود. معنای این سخن آن نیست که از نظر جغرافیایی، سمت ایستادن برای عبادت، از شهر مکه به شهر کربلا تغییر می‌کند. این دریافت اشتباهی از این سخن است. قبله محلّ اقبال انسان است؛ محلی است که دل انسان به آن رو می‌کند؛ قلب انسان به آن متوجّه است؛ توجّه انسان به آن متمرکز است؛ «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»^۱ جایی که وجه انسان، وجهه‌ی همّت انسان، روی دل و قلب انسان، همه‌ی حواس و توجّه انسان به آن سمت است، آنجا قبله است. این که قبله به کربلا منتقل می‌شود، یعنی روح کعبه، که حقیقت ولایت است، و ظهور ولایت در اوج قلّه‌ی آن، که عشقی است که اباعبدالله علیه السلام در عالم ظاهر کردند، آن عشق الهی بروز می‌کند و روح کعبه، که عشق حسینی است،

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۴۹.

قبله‌گاه قلب‌ها و دل‌های انسان‌ها می‌شود. آیا امروز علائم آن را نمی‌بینید؟ حتی به شکل ظاهری عرض کنم؛ مگر چند نفر به مراسم حج مشرف می‌شوند؟ حتی سال‌هایی که خیلی حج شلوغ است؛ می‌گویند امسال مثلاً دو میلیون نفر حاجی بود. امروز که اربعین است چند نفر در کربلای اباعبدالله علیه السلام بودند؟ این‌گونه که نقل شده است، شانزده میلیون نفر! آیا قبله به کربلا منتقل نشده است؟ محلّ توجّه دل‌ها و قلب‌ها کربلای اباعبدالله الحسین علیه السلام نشده است؟ و حال

صبر کن صبح دولتت بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است

خواهید دید چه اتفاقی می‌افتد. همین که الان هست غیر قابل تصوّر بود؛ یعنی شما چند سال به عقب برگردید؛ می‌بینید شهر کربلا شهر غربی بود. همین چند سال قبل وقتی وارد حرم اباعبدالله علیه السلام می‌شدید، به‌ندرت زائر داخل حرم بود. به‌شدّت غربت بود. حرم خاک‌گرفته، کف حرم پر از ماسه‌های بادیه بود. کسانی که زمان‌های قبل از سقوط صدام به عتبات مشرف شدند، دیده‌اند که شرایط چگونه بود. آیا اصلاً قابل تصوّر بود روز اربعین، یا روز عاشورا، یا روز عرفه چنین جمعیتی در سرزمین کربلا جمع شوند؟ این همه زائر! آن هم با این حالت. کسی می‌خواهد به حج برود هواپیما سوار می‌شود؛ با آن همه پذیرایی‌های ویژه و هتل‌های بسیار مدرن و مجلّل و مجهّز که برای اسکانش در نظر می‌گیرند و وسیله‌های نقلیه‌ی بسیار مدرنی که برای جابجا شدن در فاصله‌های بین شهرها یا در داخل شهرها در اختیارش قرار می‌دهند؛ اما امروز چگونه افراد به زیارت اباعبدالله الحسین علیه السلام می‌روند؟ با پای پیاده، از فرسنگ‌ها دورتر. اقلّش این است که به نجف به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف می‌شوند و بعد از زیارت مرقد مطهّر حضرت اسدالله الغالب، علی بن ابی‌طالب علیه السلام، با پای پیاده در هوای بسیار سرد یا به‌شدّت گرم به سمت کربلا و حرم اباعبدالله الحسین علیه السلام به راه می‌افتند. بخشی از این پیاده‌ها با پای برهنه می‌روند، حتی کفش برپا ندارند؛ بعضی از جاهای مسیر کاملاً خاک و شن است، ریگ است؛ پاها آسیب می‌بینند؛ اما چه عشقی اینها را می‌آورد. یک گروه دیگر که از جنوب عراق پای پیاده راه می‌افتند؛ از بصره، پانصد، ششصد کیلومتر پیاده می‌آیند تا روز اربعین خود را به کربلای

حسینی علیه السلام برسانند. آیا این خبر نمی‌دهد که قبله دارد به کربلا منتقل می‌شود؟ قبله‌ی دل‌ها و جان‌ها به کربلا منتقل می‌شود؟

هرچه می‌خواهند بکنند؛ این وهابی‌ها چه می‌کنند؛ چه تبلیغاتی که ضدّ ولایت در سطح دنیا می‌کنند؛ این همه رسانه‌های مختلف، شبکه‌های ماهواره‌ای، سایت‌های اینترنتی، نشریات، روزنامه‌ها، مبلغینی که به نقاط مختلف اعزام می‌کنند؛ پول‌هایی که خرج می‌کنند؛ اینها را که در جنبه‌ی تبلیغات و فرهنگ‌ی برای سرد کردن میدان عشق‌ورزی به اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم السلام انجام می‌دهند؛ آن هم از سفاکی‌ها و ددمنشی‌هایشان، انفجارهای انتحاری‌یی که گام‌به‌گام برای ترساندن و منصرف کردن از اقبال به اباعبدالله‌الحسین علیه السلام طراچی می‌کنند؛ اما چه اثری بخشیده و چه موفقیتی نصیبشان ساخته است؟ اینها واقعیت است.

اگر نقل می‌کنند که متوکل عباسی برای این که نگذارد افراد به زیارت امام حسین علیه السلام بروند، می‌گفت اگر کسی بخواهد برود، باید یک دستش را بدهد ما قطع کنیم و عده‌ای می‌رفتند دستشان را می‌دادند و قطع می‌کردند و به زیارت اباعبدالله علیه السلام می‌رفتند؛ شاید برای برخی باورش دشوار بود؛ اما روی آوردن این‌همه زائر با وجود خطر عملیات تروریستی و انفجارهای انتحاری وهابیان سلفی، آن را کاملاً باورپذیر کرده است.

خدمتتان عرض کرده‌ام؛ با این که حج واجب است، اما به محض این که احتمال خطر جدی‌یی مطرح شود، وجوب حج برداشته می‌شود. اما کربلا چه؟ روایات اهل‌بیت علیهم السلام را ببینید. هرچه شرایط سخت‌تر، هرچه خطر شدیدتر، تحریض و تشویق ائمه علیهم السلام برای این که به زیارت اباعبدالله علیه السلام بروید بیشتر. به ظاهر زیارت اباعبدالله علیه السلام عمل مستحبّ است؛ سفر حج واجب است؛ اما در سفر واجب حج به محض این که خطر جدی‌یی پیش می‌آید، وجوب برداشته می‌شود. اما در سفر مستحبّ زیارت اباعبدالله‌الحسین علیه السلام هرچه خطر شدیدتر می‌شود، تحریض اهل‌بیت علیهم السلام بر تشرّف به زیارت آن حضرت بیشتر می‌شود.

خواستم اشاره کنم که این عمل جابر که غسل می‌کند و جامه‌ی احرام بر تن می‌پوشد، چه معنای عمیقی داشت. جابر به زیارت کعبه‌ی دل‌ها آمده است. حسین علیه السلام قبله‌گاه قلوب اهل دل است.

جابر در حالی که به شدت متأثر و اشکریزان است، با گام‌های بسیار کوتاه حرکت می‌کند؛ با پای برهنه به سمت تربت ابا عبدالله علیه السلام حرکت می‌کند و در گام‌هایی که برمی‌دارد، مشغول ذکر خدای متعال است. نقل شده است؛ خاک را می‌بوید و مسیر را پیدا می‌کرد.

این‌که گفته شده است جابر نابینا بود و چشم‌هایش کور شده بود، ظاهراً این گونه نباشد. سن بالا بود؛ کهن‌سال بود و چشم مقدار زیادی از دید خودش را از دست داده بود؛ چشمش کم‌سو بود؛ اما نابینا نبود. این هم که عرض می‌کنم به قرینه‌ای است که من از آن این نتیجه را گرفته‌ام.

جابر صحابی معمر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ رسول خدا به او بشارت دادند که تا پنج امام را خواهد دید و به او فرمودند وقتی به حضور پنجمین امام که هم‌نام من است، رسیدی؛ سلام من رسول الله را به او برسان. جابر در اوج کهن‌سالی خدمت امام باقر علیه السلام که در سنین آغازین عمر بودند مشرف می‌شود؛ سلام پیامبر صلی الله علیه و آله را به محضر امام باقر علیه السلام می‌رساند. سپس سخن از لوحی به میان می‌آید که وقتی ابا عبدالله‌الحسین علیه السلام متولد شدند، خدا برای پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه فرستاد. آن لوحی نورانی بود که جبرئیل برای آن حضرت آورد و ایشان آن را به حضرت زهرا علیها السلام دادند. در کتب روایی معروف به لوح جابر یا لوح فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است^۲ و تمام سرگذشت آینده در آن ذکر شده است؛ تمام ائمه علیهم السلام را یک به یک نام برده است و این‌که در چه شرایطی مسئولیت امامت بر دوششان قرار خواهد گرفت؛ اینها در لوح جابر هست.

جابر مورد علاقه‌ی پیامبر و اهل بیت علیهم السلام بود. وقتی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام امام حسین علیه السلام را به دنیا آوردند؛ جابر هم برای عرض تبریک خدمت حضرت رفت. وقتی این لوح نورانی را دید پرسید که چیست و حضرت زهرا علیها السلام به او فرمودند ماجرای آن لوح چیست. او اجازه گرفت از روی آن لوح

^۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۲۷.

رونوشتی بردارد و متن لوح را روی برگه‌ای نوشت. جابر بن عبدالله انصاری سال‌های طولانی بعد، در اواخر عمرش، که با امام باقر علیه السلام ملاقات می‌کند؛ در آن تشرّف آن نوشته را خدمت امام باقر علیه السلام عرضه می‌کند و آن از رو می‌خواند و این نشان می‌دهد که چشم او در زمان امام باقر علیه السلام هم گرچه کم‌سو بوده است؛ اما قدرت دید داشته است. لذا این که نقل شده است جابر نابینا بوده است، درست نیست. چشمش نابینا نبود؛ کهن‌سال بود و چشمش هم طبیعتاً به اقتضای سنّ و سالش کم‌سو شده بود؛ اما این که با هدایت چشم حرکت نمی‌کرد؛ علتش سیل اشکی بود که از چشمانش جاری بود. نقل شده است خاک را می‌بویید و مسیر را پیدا می‌کرد. عزیزان با این بحث‌ها آشنا هستند؛ نیاز به توصیف زیاد و تشریح فراوان ندارد که انسان غیر از این حواسّ ظاهری، حواسّ باطنی دارد. انسان غیر از دیده‌ی بدن، چشم دلی دارد؛ غیر از گوش پیکر، گوش باطنی دارد. انسان غیر از شامه‌ی مادی و جسمانی، شامه‌ی روحانی دارد. چشم باطن چیزهایی را می‌بیند که چشم بدن قادر به دیدن آن نیست.

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است، آن بینی

اگر گوش دل باز شود، صداهای ملکوتی را می‌شنود. اگر شامه‌ی روح بیدار شود، عطرهاى ملکوتی را استشمام می‌کند. این که جابر خاک را می‌بویید و مسیر تربت اباعبدالله علیه السلام را پیدا می‌کرد با شامه‌ی بدنش نبود؛ او با شامه‌ی روح و جان می‌بویید. کسی که این شامه در او بیدار شود، خیلی چیزها را می‌تواند با بوییدن تشخیص دهد.

از مرحوم حاج آقای دولابی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه در حالات مرحوم حاج هادی ابهری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه خدمتتان نقل کرده‌ام؛ حاج آقا نقل می‌کردند این عاشق شیفته و مست عشق اباعبدالله‌الحسین علیه السلام، این مجنون عشق حسینی علیه السلام با شامه‌اش راهیابی می‌کرد. در یک محله که رد می‌شدیم با شامه‌اش تشخیص می‌داد؛ می‌گفت در فلان خانه اخیراً زائری از کربلا آمده است. با شامه‌ی روحش بو می‌کشید و تشخیص می‌داد. حتی می‌فرمودند گاهی اوقات من جایی بودم و حاج هادی ابهری خبر نداشت. می‌فرمودند مثلاً مشهد مشرف شده بودند. حاج هادی ابهری که به مشهد آمده بود و خبر نداشت حاج

آقای دولابی هم آمده‌اند و کجا مقیمند؛ با بو کشیدن جای حاج آقا را پیدا می‌کرد و سراغ حاج آقای دولابی رضوان‌الله‌علیهما می‌آمد. این‌گونه است؛ اگر شامه‌ی روح بیدار شود، خیلی چیزها را تشخیص می‌دهد. کم‌این‌که اگر چشم دل باز شود، خیلی چیزها را می‌بیند. گوش دل باز شود، خیلی چیزها را می‌شنود. صداهایی در عالم وجود دارد که گوش ظاهر نمی‌شنود.

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

جابر با شامه‌اش مسیر را تشخیص می‌داد و در حالی که سیل اشک از دیدگانش جاری بود، با پای برهنه و جامه‌ی احرام بر تن، ذکرگویان به سمت تربت حسینی علیه السلام حرکت می‌کرد و بالأخره رسید. از عطیه خواهش کرد؛ گفت عطیه دست‌های من را روی قبر اباعبدالله‌الحسین علیه السلام بگذار. همین‌که عطیه دست‌های او را روی قبر حضرت اباعبدالله علیه السلام گذاشت، جابر بیهوش شد. عطیه به‌شدت نگران، یک مقدار آب آورد؛ به صورت جابر پاشید؛ جابر را به هوش آورد. همین‌که جابر به هوش آمد، چشم‌هایش را باز کرد و دید در کنار تربت اباعبدالله علیه السلام است؛ سه بار امام حسین علیه السلام را صدا زد: «یا حُسَيْن یا حُسَيْن، یا حُسَيْن». صورت ظاهر، پاسخی نشنید؛ جابر کسی بود که هر وقت حسنین علیه السلام به او می‌رسیدند، به او سلام می‌کردند؛ با او سخن می‌گفتند؛ جابر عرضه داشت: «حَيْبٌ لَا يُجِيبُ حَيْبَهُ»^۲ آیا دوست پاسخ دوستش را نمی‌دهد؟! من غلام شما خاندانم. بعد جابر شروع کرد به پاسخ دادن به خودش. گفت ای حسین کی می‌توانی به من پاسخ دهی در حالی که رگ‌های گردنت را بریده‌اند و بین سر و بدنت جدایی انداخته‌اند. بعد شروع کرد عباراتی را در مقام زیارت به زبان جاری کرد و سلام داد به اباعبدالله علیه السلام و یاران باوفا و شهدای کربلا. متن زیارتی که جابر بن عبدالله انصاری به زبان جاری کرد، همان زیارتی است که در مفاتیح الجنان به عنوان زیارت نیمه‌ی ماه رجب نقل شده است. با این عبارت شروع می‌شود: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا آلَ اللَّهِ». اگر یک اربعین خدا توفیق داد متن آن زیارت را با هم می‌خوانیم و شرح می‌کنیم. در هر دو زیارت اربعین خیلی نکته‌های عمیق و درس‌آموزی وجود

^۲ مجلسی، بحار، ج ۶۵، ص ۱۳۰.

دارد. از متن همان زیارت‌ها می‌شود خیلی رازها را درک کرد و پی برد. جابر شروع کرد به زیارت کردن، سلام دادن، شهادت دادن.

جابر بعد از این که زیارتش تمام شد، خطاب کرد به اباعبدالله علیه السلام و یاران بزرگوارشان و به خدایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرده است، سوگند یاد کرد که ما هم در مقام و مرتبت شما با شما شریکیم. این حرف خیلی عجیب بود. جابر می‌گوید ما هم با شما شریکیم! عطیه با این که یک دانشمند و محدث و مفسر و عالم است، اما حرف برایش ثقیل بود؛ نتوانست هضم کند. با تعجب و حیرت پرسید جابر چه می‌گویی؟! چگونه ما در مرتبت و درجه‌ی شهدای کربلا شریکیم؟ در حالی که ما مثل آنها از خانه و دیارمان آواره‌ی کوه و بیابان و دشت و صحرا نشدیم؛ مثل آنها سختی تحمل نکردیم؛ پیکرمان طعم تیر و تیغ‌ها را نچشید؛ به شهادت نرسیدیم؛ بین سر و بدن ما جدایی نیفتاد؛ خانواده‌ی ما یتیم و آواره‌ی دشت و صحرا نشدند. جابر چه می‌گویی که ما با آنها در مقام و مرتبت شریکیم؟! در پاسخ او جابر این حدیث را نقل کرد؛ گفت من از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُسْرًا مَعَهُمْ وَ مَنْ أَحَبَّ عَمَلًا قَوْمٍ أَشْرَكَ فِي عَمَلِهِمْ»^۴ هر کس گروهی را دوست بدارد، با آنها محسور خواهد شد و هر کس عمل قومی را دوست بدارد، در عمل آن قوم با آنها شریک است. خدا می‌داند، به خدا سوگند که من و یاران و دوستان من هم دل‌باخته‌ی حسین و عاشق حرکتی هستیم که امام حسین علیه السلام انجام دادند و لذا به این اعتبار ما هم با آنها شریکیم.

این یکی از ماجراهای اربعین است که اگر وقتی خدا توفیق داد بازش کنم، خواهید دید خود ماجرا و صحبت‌هایی که جابر کرده است، نکات فراوانی دارد.

ورود قافله‌ی اسرا به کربلا

ماجرای دومی که نقل شده در روز اربعین واقع شده است، حضور قافله‌ی اسرا در بازگشت از شام در کربلا است؛ که راجع به آن هم به تفصیل سخن گفته‌ایم. تردید در مورد این که این واقعه اربعین اول

^۴ مجلسی، بحار، ج ۶۵، ص ۱۳۱.

بوده است، تردید به جایی نیست. کراراً خدمت عزیزان عرض کرده‌ام که ورود قافله‌ی اسرا به شهر کوفه در روز دوازدهم ماه محرم بود. در شهر کوفه هم قافله بین سه تا پنج روز توقف داشت. بنابراین روز پانزدهم، یا به احتمال قوی‌تر هفدهم، روزی است که قافله‌ی اسرا کوفه را ترک می‌کنند. یک روز قبل از آغاز ماه صفر قافله‌ی اسرا به دروازه‌ی شام رسیدند؛ اما یزید پلید دستور داد آنها را بیرون دروازه نگه دارند؛ هم به خاطر این که اسرا مقدار دیگری اذیت شوند؛ هم به خاطر این که شامیان بتوانند شهر را آذین ببندند و چراغان کنند و شهر برای جشن بزرگ پیروزی آماده شود. قافله‌ی اسرا روز اول ماه صفر وارد شهر شام شدند. اگر ماه محرم بیست و نه روز بوده است، از روز هفدهم تا روز آخر ماه محرم دوازده روز می‌شود؛ اگر سی روز بوده است، سیزده روز می‌شود. حتی اگر بگوییم سه روز بیشتر در کوفه توقف نداشتند، می‌شود پانزده روز. این فاصله در آمدن پانزده روز طی شده است. در این قسمت کسی تردیدی نکرده است. ضمن این که وقتی قافله از کوفه به سمت شام می‌آمد، حرکتشان در خطّ مستقیم نبود. سپاهیان به ظاهر پیروز برای این که اقتدار حکومت یزید را به رخ مردم بکشند، در مسیرشان به هر آبادی و شهری می‌رسیدند، راه را کج می‌کردند؛ وارد آن آبادی می‌شدند و قافله‌ی اسرا را نشان می‌دادند. لذا مسیر یک مقدار زیگزاگ طی شده است؛ به خطّ مستقیم طی نشده است. مسیری که در آمدن اسرا به شام ظرف حدود دوازده، سیزده روز طی شده است، چه استبعادی دارد در بازگشت، ظرف همین دوازده، سیزده روز طی شده و قافله به کربلا برسد؟!

قافله‌ی اسرا روز اول ماه صفر که وارد شهر شام شد، تقریباً یک هفته آنجا توقف داشت. در این یک هفته چه کردند این به ظاهر اسیران در اوج عزّت و اقتدار؛ و چگونه حکمران سفاک اموی، یزید بن معاویه‌ی به ظاهر پیروز را به ذلّت کشیدند! ماجرای شهر شام را مفصّل خدمتتان عرض کرده‌ام. کسانی که داغ سنگین کربلا بر دل‌هایشان بود و رنج طاقت‌فرسای سفر از کربلا به کوفه و از کوفه به شام را با آن مأموران سفاک و دژخیم و درنده‌خو که خدا می‌داند چقدر آنها را در مسیر آزار و شکنجه دادند، متحمّل شده بودند؛ وقتی قافله وارد شام شدند از عزّت و مناعت چه کردند! از بزرگی و اقتدار، چه کردند! یزید به ظاهر پیروز را به ذلّت کشیدند. امام سجّاد علیه السلام و زینب کبری علیها السلام در مجلس یزید

چه کردند. خطبه‌ی زینب کبری علیها السلام، محاجّه‌ای که امام سجّاد علیه السلام با یزید کردند؛ چگونه او را مفتضح کردند. کار به جایی کشید که یزید که اوّل مجلس به پیروزی خود افتخار می‌کرد به خود می‌بالید، در پایان مفتضح و سرشکسته شد.

یزید آن مجلس را آراسته بود برای این که اقتدار خود را به رخ سفرای کشورهای خارجی بی که در پایتخت او اقامت داشتند بکشد؛ اما همان مجلس چگونه شد! در همان مجلس، این به ظاهر اسیران، نطفه‌ی یک انقلاب بزرگ را منعقد کردند. در همان مجلس بعضی از حاضران بلند شدند؛ به یزید اعتراض کردند و یزید دستور اعدامشان را داد. آن مجلس مجلسی نبود که اشخاص معمولی دعوت شده باشند؛ یک مجلس شاهانه بود؛ اما در همان مجلس افرادی متحوّل شدند؛ بلند شدند به یزید اعتراض کردند. حتی سفیر مسیحی دولت روم در آن مجلس بلند شد و چه اعتراضی به او کرد. البته ماجرای او به شب قبلش برمی‌گشت که در عالم رؤیا خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی بن مریم علیهما السلام رسیده بود و به اسلام مشرفّ شده بود و کسی خبر نداشت. در آن مجلس اعتراض کرد که یزید به چه افتخار می‌کنی؟! تو می‌گویی اینها پسر پیغمبر تو هستند؛ دختر پیغمبر تو هستند؛ پسران پیغمبر را آن‌گونه به خاک و خون کشیده‌ای؛ سرهایشان را به این مجلس آورده‌ای و دختران پیامبر خدا را این‌گونه به اسارت کشیده‌ای؛ معجز از سرهایشان ربوده‌ای و آنها را زیر تازیانه‌ها داغدار و بدن‌هایشان را کبود کرده‌ای؛ به این افتخار می‌کنی؟! من که سفیر روم هستم؛ نسلم با چندین واسطه به یکی از حواریون عیسی بن مریم علیه السلام می‌رسد؛ مردم خاک پای من را به عنوان تبرک برمی‌دارند؛ آن وقت تو با فرزندان پیامبر خودت این‌گونه کرده‌ای!؟

یزید در آن مجلس مفتضح شد و نطفه‌ی یک انقلاب در همان مجلس منعقد شد. یزید که دید شرایط خیلی برگشت؛ برای این که کمی موقعیت خود را ترمیم کند؛ گفت خدا این زیاد را لعنت کند؛ من به او نگفته بودم حسین را بکشد؛ او سر خود این کار را کرده است. خواست حساب خودش را از این جنایت بزرگ جدا کند؛ ولی حقیقت معلوم بود؛ رفتار وقیحانه‌ی یزید از قبل او را به روشنی رسوا کرده بود.

یزید برای ترمیم لطمه‌ی وارد شده به آبرویش، به اهل بیت علیهم‌السلام گفت برای شما چه کار می‌توانم بکنم؟ خدا این زیاد را لعنت کند؛ او بدون اذن من این کار را با شما کرده است. چه می‌خواهید؟ من برای شما چه کنم؟ حضرت زینب علیها‌السلام چند خواسته مطرح کردند. یکی از خواسته‌ها این بود که به ما اجازه ندادند سوگواری کنیم. در کربلا که به ما اجازه ندادند بر کشته‌های خودمان بگرییم؛ با تازیانه ما را از سر پیکر مطهر شهدا بلند و جدا کردند؛ در طول مسیر هم اگر دژخیمان متوجه می‌شدند که قطره‌ی اشکی به خاطر مصائب از چشمی جاری است؛ یا آه جانسوزی می‌کشد؛ با تازیانه راه را بر آن اشک و آه می‌بستند. به ما اجازه ندادند سوگواری کنیم؛ حال که ما را در این خرابه جا داده‌اید، اقلأً اجازه دهید در همین خرابه‌مان مجلس عزایی برپا کنیم. یزید هم به خاطر این که خود را بی‌تقصیر نشان دهد، اجازه داد.

آن مجلس عزا ظرف یک هفته چه تحول عظیمی را در شهر شام سبب شد؛ آن هم شامی که بویی از اسلام حقیقی استشمام نکرده بود؛ شامی که تسخیرش توسط قوای اموی بوده است و از روز نخست، بنی‌امیه بر آن حکومت کرده‌اند و اسلام اموی در آنجا ترویج شده است؛ مردم شام معاویه را تبلور تمامیت اسلام می‌دانستند؛ مردمی تا این حد ناآگاه؛ اما در همین شهر یک هفته مجلس عزا برپا شد؛ شرایط چقدر دگرگون شد. از اینجا یاد بگیریم که مجلس عزای امام حسین علیه‌السلام باید چگونه باشد؛ چه اثری داشته باشد. ظرف همین یک هفته شهر شام آماده‌ی یک انقلاب عظیم شد. شهر شام در اثر همین مجلس عزای کوچکی که در آن خرابه برپا شده بود، چگونه شد! همین مجلس عزای کوچک چنان بیداری و آگاهی را در بین مردم نشر می‌داد و چنان روح غیرت و شجاعت را زنده می‌کرد و ماسک نفاق و دورویی را از چهره‌ی دژخیمان اموی پایین می‌آورد که ظرف یک هفته شرایط شام بسیار بحرانی شد. برای یزید خبر بردند که چه نشسته‌ای؟! اگر اجازه دهی اندکی دیگر اینها به کارشان ادامه دهند، پایتخت تو در اختیار نخواهد بود؛ مردم خواهند شورید و تو را از تخت حکومت پایین خواهند کشید. لذا یزید برای نجات حکومت خودش گفت اگر این‌گونه است، هرچه زودتر اینها را به مدینه برگردانید. برخلاف آوردن که دژخیمان سفاکی مأمور آوردن قافله‌ی اسراء به شام بودند؛

در بازگشت افرادی را که نسبتاً افراد آرام‌تری بودند مأمور کرد و به آنها دستور داد با احترام با قافله‌ی اسرا رفتار کنند. عرض کردم همه‌ی اینها بازیگری بود برای این‌که خودش را در دید مردم از این جنایت تبرئه کند.

قافله حرکت کرد و در مسیر بازگشت به دوراهی‌یی رسید که یک راه به سمت مدینه می‌رفت؛ راه دیگر به سمت کربلا. از امام سجّاد علیه السلام کسب تکلیف شد؛ حضرت مسأله را به زینب کبری علیها السلام احاله دادند و فرمودند عمّام هرچه بگوید، همان کار را انجام دهید. و حضرت زینب علیها السلام فرمودند ما که پس از عاشورا نتوانستیم سوگواری و تربت شهدایمان را زیارت کنیم؛ به کربلا برویم. قافله روز اربعین وارد کربلا شد. حرکت قافله از شهر شام روز هشتم ماه صفر است. هشتم ماه صفر تا روز بیستم ماه صفر، دوازده، سیزده روز فاصله است. آن دوازده، سیزده روزی که در آمدن از کوفه به شام طی شد؛ چه مانعی دارد ظرف همان مدّت بتوانند به کربلا برگردند که استبعاد کرده‌اند. ضمن این‌که در بازگشت حرکت زیگراگی هم نبود؛ مستقیم می‌رفتند و مأموران دستور داشتند اهل بیت علیهم السلام را هر چه زودتر به مدینه برسانند و آل الله علیهم السلام هم به اشتیاق زیارت تربت اباعبدالله الحسین علیه السلام از دوراهی به بعد با سرعت می‌رفتند.

قافله روز اربعین به کربلا رسید و شنیده‌اید ماجرا را که وقتی امام سجّاد علیه السلام آمدند؛ جابر و عطیه را دیدند و فرمودند شما زیارت کرده‌اید؛ کنار بروید؛ بگذارید این زن و بچه بیایند و تربت عزیزانشان را زیارت کنند؛ که آمدند و با آن وضع عجیب از مرکب‌ها فرود آمدند. شتر غیر از اسب است. راکب اسب به راحتی می‌تواند خودش از اسب پیاده شود؛ اما شتر به دلیل ارتفاعی که دارد؛ حتماً باید زانو بزند و بر زمین بنشیند؛ تازه باید کسی دست فردی را که سوار است، بگیرد و کمکش کند تا بتواند پیاده شود. اما این عزیزان وقتی به آنجا رسیدند، مهلت ندادند. خودشان را از بالای شترها به پایین انداختند. هر یک قبر عزیزی را در آغوش گرفت و شروع کرد راز دل گفتن.

زینب کبری علیها السلام در عین این‌که دو پسر عزیزشان را در روز عاشورا به میدان رزم فرستاده بودند و هر دو شهید شده بودند، اما سراغ پسرهایشان نرفتند؛ قبر مطهر اباعبدالله علیه السلام را در آغوش گرفتند و

شروع کردند به راز دل گفتن و خاطره‌ی سفری را که چهل روز پیش از کربلا آغاز شد و روز اربعین به پایان رسید، برای اباعبدالله علیه السلام نقل کردند. در این سفر حضرت زینب علیها السلام اوج عزت‌مندی و اقتدار را عرضه کرده بودند؛ مسئولیت قافله‌سالاری را که امام سجّاد علیه السلام به ایشان سپردند، با افتخار به انجام رسانده بودند. اما رنگ شرمندگی در سیمای زینب کبری علیها السلام کاملاً قابل مشاهده بود. نگران از این که نکند برادر از دختر سه ساله‌ای که همراه آنها رفت، اما در بازگشت همراهشان نبود سؤال کند.

دفن سر مطهر اباعبدالله علیه السلام و سرهای مطر سایر شهدا

سومین واقعه‌ای در روز اربعین که در برخی از کتب تاریخ و سیره ثبت شده، این است که وقتی امام سجّاد علیه السلام خواستند از شام به سمت کربلا برگردند، یکی از خواسته‌هایی که مطرح نمودند این بود که یزید سر مطهر اباعبدالله علیه السلام را در اختیار امام سجّاد علیه السلام قرار دهد و یزید پذیرفت و سر را خدمت امام سجّاد علیه السلام تقدیم کرد. امام سجّاد علیه السلام سر مطهر اباعبدالله علیه السلام را با خود آوردند.

در مورد محلّ دفن سر مطهر اباعبدالله علیه السلام اختلاف نظر وجود دارد. روایتی داریم حاکی از این که حضرت سر مطهر اباعبدالله علیه السلام را در کنار مرقد مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام دفن کردند. لذا یکی از زیارات مطلقه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام، به زیارت اباعبدالله‌الحسین علیه السلام منتهی می‌شود. علتش همین است که یکی از محل‌های محتمل برای دفن سر مطهر اباعبدالله‌الحسین علیه السلام کنار مرقد امیرالمؤمنین علیه السلام و بالای سر آن حضرت است و لذا کسانی که این توجه را دارند، وقتی داخل حرم می‌روند، خیلی مراقبند که در آن نقطه پا نگذارند و از آنجا عبور نکنند. ادب می‌کنند؛ بالای سر خیلی مراقبند.

نقل دیگر در مورد محلّ دفن سر مطهر اباعبدالله علیه السلام که بسیار مشهور است، این است که امام سجّاد علیه السلام سر مطهر اباعبدالله‌الحسین علیه السلام را همراه خود به کربلا آوردند و در کنار پیکر مطهر اباعبدالله علیه السلام دفن کردند. بنا به این نقل روز اربعین روز دفن سر مطهر اباعبدالله‌الحسین علیه السلام نیز هست.

بنا به نقل دیگری، سر همه‌ی شهدا در این روز به کربلا آورده و دفن شد. چون سر همه‌ی شهدا را به شام بردند. گر چه برخی قائلند سر سایر شهدا در شام دفن شد؛ لذا عزیزانی که به سوریه رفته‌اند، در

قبرستان بزرگ دمشق که بسیاری از صحابه و همسران پیغمبر ﷺ در آنجا دفن‌اند؛ محلّی هم وجود دارد که محلّ دفن رئوس شهداست و ضریحی دارد. نقل شده است غیر از اباعبدالله الحسین (ع)، سر بقیه‌ی شهدا، مثل ابوالفضل العباس (ع)، علی اکبر (ع)، علی اصغر (ع)، قاسم بن الحسن (ع) و سایر شهدای کربلا که رئوس مطهرشان را به شام برده بودند، در آنجا دفن است. لذا آنجا محلّی برای زیارت رئوس شهداست. اما همان‌گونه که اشاره کردم، نقل دیگری وجود دارد که طبق آن، امام سجّاد (ع) سر همه‌ی شهدا را خواستند و دریافت کردند و با خود به کربلا آوردند و روز اربعین سر همه‌ی شهدا را در کنار پیکرهایشان دفن کردند. فتوح البلدان ابن اعثم ترجمه‌ای دارد که فردی به نام مستوفی هروی، در قرن ششم آن را ترجمه کرده است؛ او در این ترجمه نکاتی هم در حاشیه‌ی متن اصلی کتاب اضافه کرده است؛ آنجا نقل می‌کند که امام سجّاد (ع) سرهای همه‌ی شهدا را از یزید تحویل گرفتند و در روز اربعین، در سرزمین کربلا به خاک سپردند.

اسرار عرفانی اربعین حسینی (ع)

جنبه‌ی ظاهری رخدادهایی را که در روز اربعین در سرزمین کربلا واقع شده بود، خدمت عزیزان عرض کردم. اما خوب است در پایان این بحث به نکته‌ای اشاره کنم؛ گرچه این اشاره را در سال‌های گذشته کرده‌ایم؛ اما برای یادآوری عرض می‌کنم که این سفر چهل روزه رمز و رازهای عرفانی بسیاری دارد.

رمز عدد چهل در اذکار و چهل‌نشینی‌های عارفان

اولاً خود عدد چهل در عرصه‌ی سلوک جایگاه خاصی دارد. اربعینات یا چهل‌نشینی‌های سالکان علّتش این است که بنا به روایات، برای این که خاصیت و اثر یک ذکر یا یک عمل عبادی ظاهر شود، حداقل باید چهل روز به انجام آن مداومت کرد. لذا به شدّت نهی شده است که کسی عمل مستحبّی را مشغول شود و قبل از اتمام چهل روز از آن عمل دست بکشد. اثربخشی ذکر لااقل به چهل روز مداومت نیاز دارد. اگر کسی زودتر از چهل روز دست بکشد، نه تنها بهره و فایده‌ی آن را نمی‌برد؛ بلکه بحث مخاصمه‌ی ذکر مطرح است؛ یعنی اثرات منفی هم روی فرد می‌گذارد. به این معنا که اگر بخواهد بار دیگری برای دستیابی به آن نتیجه مشغول شود، با این حدّ تعیین شده در نوبت اول، به آن نتیجه

نخواهد رسید. مثالش را هم عرض کرده‌ام؛ مثل داروهایی است که پزشک برای درمان بیماری‌ها تجویز می‌کند. مثلاً مصرف آنتی‌بیوتیکی را برای بیماری که عفونتی در بدنش وجود دارد تجویز و تأکید می‌کند باید آن را یک دوره‌ی کامل مصرف کند؛ چون اگر دوره‌ی کاملش را مصرف نکند، اولاً آن میکروب و عفونت در بدن او از بین نمی‌رود؛ ثانیاً میکروب‌ها نسبت به این آنتی‌بیوتیک‌ها مقاوم می‌شوند و اگر بار دیگری بخواهد شروع به درمان کند، آن میکروب‌ها با دوز و مقدار قبلی آن آنتی‌بیوتیک قابل از بین بردن نیستند و باید با مصرف آنتی‌بیوتیک‌های قوی‌تری، به مدت و مقدار بیشتری، به جنگ میکروب‌ها برود. در بحث ذکر هم این نکته وجود دارد که همان مخاصمه‌ی ذکر با فرد است در صورتی که زودتر از دوره‌ی تعیین شده دست بکشد. بحث اربعین یک بحث مهم در سیر و سلوک است. چهل‌نشین‌های سالکان الی الله خود ماجرای خاصی دارد.

قوس نزول و صعود در هستی، سفر چهل‌روزه‌ی قافله‌ی اسرا و سلوک حسینی علیه السلام

نکته‌ی دیگر در مورد اربعینی که از کربلا آغاز شد و به کربلا خاتمه پیدا کرد و در میانه‌ی آن، بیست روز بعد از عاشورا، قافله‌ی اسرا به شام رسید و بیست روز پس از ورود به شام، مجدداً به کربلا بازگشت، خدمتتان اشاره کرده‌ایم که این رفت و برگشت، در جهان‌بینی عارفان تداعی‌گر قوس نزول و قوس صعود است.

عارفان آفرینش همه‌ی هستی را تجلی حق متعال می‌دانند و این تجلی را در قوس نزول شاهدند که مقام احدیت به قائم‌مقامی ذات لاتعین حق متعال نقش تجلی را عهده‌دار شد. در تجلی اول که فیض اقدس بود، عالم لاهوت شکل گرفت؛ ابتدا اسماء و صفات الهی در علم حق متعال پدیدار شدند و در شعاع آن اسماء و صفات، اعیان ثابتی که صورت علمی عالم خلقت است، در علم حق متعال پدیدار و ظاهر شد و بعد با تجلی دوم که فیض مقدس است، آن صور علمیه، در جهان بیرون محقق شدند و مراتب عوالم شکل گرفت؛ ابتدا عالم جبروت و جبروتیان، بعد عالم ملکوت، چه ملکوت اعلی، چه ملکوت اسفل و نهایتاً به عالم ناسوت یا عالم ملک رسید که همین عالم طبیعت و عالم خاک است و نهایتاً به ماده‌ی بدون صورت و صفت یا هیولا رسید که انتهای قوس نزول است. آن گاه از انتهای

قاعده‌ی هستی و اسفل سافلین^۵ دوباره حرکت به سمت مبدأ اولیّه آغاز شد؛ از دل جماد گیاه رویید؛ از گیاه حیوانات پدید آمدند؛ حیوانات به بشر منتهی شدند.

پیکره و جنبه‌ی طبیعی بشر با حیوانات مشترک و نفس حیوانی و غرائز او، شهوات او، غضب او و پیکر جسمانی او شبیه حیوانات است؛ امّا پتانسیل و استعداد و گوهری در وجود انسان است که می‌تواند با اختیار خود راه عروج را در پیش گیرد و با سیر و سلوک الی الله مراتب را یک به یک به سمت مبدأ اولیّه طی می‌کند. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۶ و در انتهای مسیر، به قلّه‌ی هستی راه پیدا کند و در ذات حقّ متعال فانی شود. این مسیر قوس نزول و قوس صعود بود که قبلاً مفصّل راجع به آن صحبت کرده‌ایم.

خدمت عزیزان عرض کرده‌ام که ولایت و توحید دو روی یک حقیقتند. توحید مقام بطون است و ولایت مقام ظهور. لذا همیشه تقارنی بین این دو وجود دارد. نمونه‌ی آن را در دو حدیث قدسی می‌توان دید. یکی در حدیث سلسله الذهب که علی بن موسی الرضا علیه السلام در شهر نیشابور نقل کردند که «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي ... وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»^۷ خدا فرمود کلمه‌ی «لا إله إلا الله» دژ استوار من است و هر کس وارد این دژ شود، از عذاب من در امان خواهد بود. قرین این حدیث قدسی، حدیث قدسی دیگری داریم که «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»^۸. ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام دژ استوار من است و هر کس وارد این دژ شود، از عذاب من در امان خواهد بود.

^۵ «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ؛ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» سوره‌ی تین، آیه‌های ۴ و ۵.

^۶ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

^۷ مجلسی، بحار، ج ۴۹، ص ۱۲۷.

^۸ صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۶.

از جمله مواردی که تقارن بین ولایت و توحید را می‌شود دید سفر چهل روزه قافله‌ی اسراست. در سفر **مِنَ الْكُرْبَلَاءِ إِلَى الشَّامِ**، یا **مِنَ الْحُسَيْنِ إِلَى الْيَزِيدِ**، آیا حرکت از **أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ**^۱ به **أَسْفَلِ سَافِلِينَ** و تداعی گر قوس نزول نیست؟! و بازگشت از شام به کربلاء، سیر **مِنَ الشَّامِ إِلَى الْكُرْبَلَاءِ**، یا **مِنَ الْيَزِيدِ إِلَى الْحُسَيْنِ**، آیا به یادآورنده‌ی قوس صعود نیست؟! لذا سالکانی که سلوک حسینی دارند، در این چهل‌ه‌ی بین عاشورا تا اربعین، به عشق و محبت اباعبدالله **عَلَيْهِ السَّلَامُ** مسیر سلوک را به قافله‌سالاری زینب کبری **عَلَيْهَا السَّلَامُ** طی می‌کنند و در پایان این چهل روز به انتهای سیر و سلوک عارفانه‌ی خود در مکتب اباعبدالله **عَلَيْهِ السَّلَامُ** نائل می‌شوند. در انتهای این راه سالک سبیل حسینی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** به ارشاد زینب کبری **عَلَيْهَا السَّلَامُ** از پوسته و حجب بیرون می‌آید؛ چشم باطنش به جمال اباعبدالله الحسین **عَلَيْهِ السَّلَامُ** گشوده می‌شود؛ به زیارت وجود نورانی اباعبدالله **عَلَيْهِ السَّلَامُ** نائل می‌شود. روایات متعددی که در بحث زیارت اربعین داریم، حقیقتش اینجاست. گرچه زیارت ظاهری اربعین هم خیلی بزرگ است؛ خوشا به سعادت کسانی که امروز موفق شدند در سرزمین کربلا مرقد مطهر اباعبدالله الحسین **عَلَيْهِ السَّلَامُ** را زیارت کنند؛ اما حقیقت آن روایات، این زیارت ظاهری نیست؛ این سایه‌ای و رقیقه‌ای از آن حقیقت است. لذا در روایات داریم **«مَنْ زَارَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»**^۱، نه **«مَنْ زَارَ مَرْقَدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»**. کسی که خود اباعبدالله **عَلَيْهِ السَّلَامُ** را زیارت کند. خود اباعبدالله **عَلَيْهِ السَّلَامُ** را زیارت کردن نتیجه‌ی همین اربعین و چهل‌نشینی است که با ارشاد زینب کبری **عَلَيْهَا السَّلَامُ**، تحت جاذبه‌ی عشق اباعبدالله الحسین **عَلَيْهِ السَّلَامُ** انجام می‌شود و در انتهای آن، دیده‌ی دل سالک سبیل حسینی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** باز می‌شود و در آینه‌ی قلب خود، جمال اباعبدالله الحسین **عَلَيْهِ السَّلَامُ** را زیارت می‌کند؛ زائر حقیقی اربعین چنین سالکی است.

^۱ سوره‌ی تین، آیه‌ی ۴.

^{۱۰} ابن قولویه، کامل‌الزیارات، صفحات ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳ و

امیدواریم خدای متعال توفیق چنین سلوکی را بدهد که بتوانیم به ارشاد زینب کبری علیها السلام چنین چهل‌ه‌ای بنشینیم و به زیارت حقیقت حسینی علیه السلام نائل شویم.

امیدواریم به برکت این روز بزرگ و به برکت صاحب این روز بزرگ و به برکت صاحب عزای این روز بزرگ، خدای متعال عنایت فرماید و امر فرج منتقم خون اباعبدالله علیه السلام، وجود مقدس بقیة الله الاعظم ارواحناده را اصلاح فرماید و در ظهور آن حضرت تعجیل فرماید و پرچم «یا نثارات الحسین» را به دست باکفایت بقیة الله الاعظم ارواحناده به اهتزاز درآورد و توفیق سربازی و جانبازی در رکاب آن حضرت را در آن قیام عظیم خون‌خواهانه‌ی حسینی علیه السلام به همه‌ی ما عنایت فرماید.

امیدواریم خدای متعال ما را درس‌آموز مکتب و سالک مسلک اباعبدالله‌الحسین علیه السلام قرار دهد و با جاذبه‌ی عشق حسینی علیه السلام توفیق طیّ این طریق را به همه‌ی ما نصیب فرماید. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ